

بسم الله الرحمن الرحيم

اللهم صل على محمد وآل محمد

لیالی قدر (جلسه چهارم) - موضوع: سوره مبارکه قدر

جلسه هجدهم - استاد اخوت ۱۶/۰۳/۹۷

برای سلامتی خودتان و همه مسلمانان عالم، صلواتی ختم بفرمایید.

برای اینکه خدا توفیق دهد تا قدر این شب‌ها را بدانیم و ما هم به خیل انبیاء و اولیاء الهی بیوندیم، صلواتی ختم بفرمایید.

مبحثی که شروع کردیم وسعتش به اندازه همه قرآن است و طبیعی است هرکاری کنیم مثل این است که کسی در کنار دریا رفته است و می‌خواهد با لیوانی آن را بفهمد و اندازه بگیرد. طبیعتاً هر کسی به اندازه ظرف خودش متوجه می‌شود و نباید هم انتظار داشت که مطالب در دو، سه، ...، بیست جلسه فهم شود! اما امیدوارم به برکت خود قرآن و تلاشی که دوستان برای برپایی این جلسات دارند که به حق به نظر می‌رسد جهاد محسنانه‌ای است، خودمان برای فهم حقایق ظرفیت پیدا کنیم. هرکاری کنیم که بحث‌ها را نظام دهیم قطعاً بخشی از آن بیرون می‌ماند که خارج از درک ماست اما به هر حال اینکه منظم مطالعه کند، بهتر است.

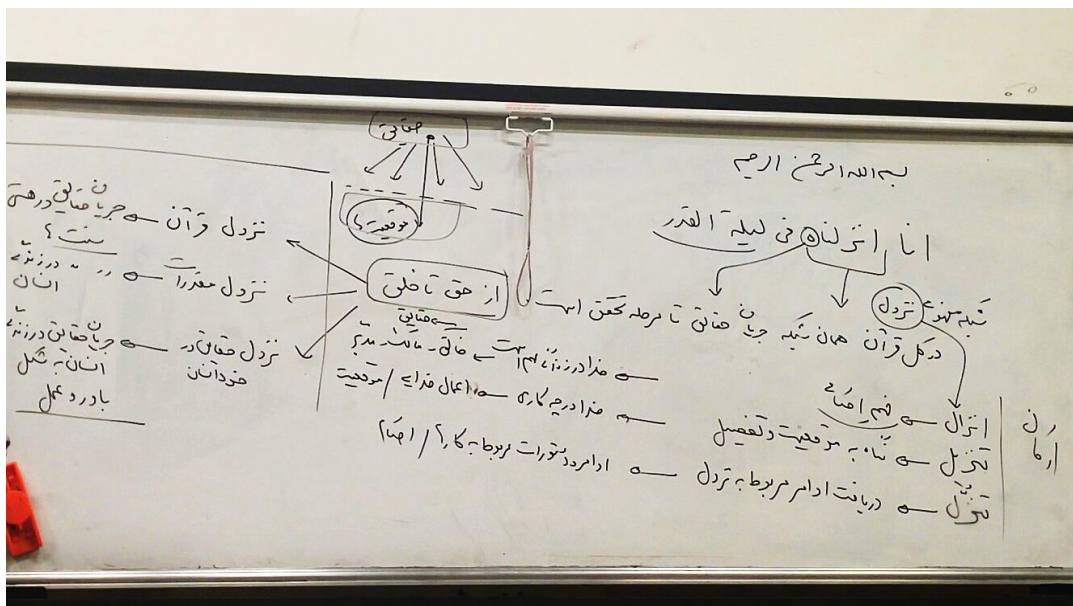
بر اساس آیه سوره قدر «انا انزلناه..» بحث اول ما در مورد نزول بود و بحث امشب ما «ه» انزلناه است. اگر فرصتی شد در مورد روح، ملائکه و لیل فردا شب صحبت خواهیم کرد.

در بحث نزول گفته شد:

۱- بحث نزول در کل قرآن و در سوره‌های مختلف ما را به یک شبکه مفهومی می‌رساند؛ به دایره‌ای از واژگان که از نزول حقایق تا مرحله تحقق آنهاست. جریانی از حقایق را از حق تا خلق در این شبکه مفهومی می‌توان دید. این شبکه خیلی وسیعی است که در کل قرآن قابل بررسی است. اگر این شبکه را بدست آورد شبکه جریان حقایق تا مرحله تحقق را بدست آمده است.

۲- این شبکه نزول سه تا وجه دارد؛ یک وجه آن مربوط به نزول قرآن است که این نزول قرآن مربوط می‌شود به جریان حقایق در هستی، یکی مربوط به نزول مقدرات است که این می‌شود جریان حقایق و سنن الهی در زندگی انسان و یکی هم مربوط می‌شود به تحقق یا نزول حقایق در خود انسان که مربوط به جریان حقایق در زندگی انسان می‌شود به شکل باور و عمل. وقتی می‌خواهیم شبکه مفهومی نزول را ببینیم، در سه بُعد به آن نگاه می‌کنیم. ممکن است شما مطالعه کنید و ببینید که جریان نزول را با دسته‌بندی‌های دیگری می‌توانید مطالعه کنید. این مطالعات را مطالعات استقرایی گویند. مطالعه کردیم، یکسری از آیات را دیده‌ایم و دسته‌بندی کرده‌ایم. ممکن است دسته بندی‌های دیگری نیز بدست آوریم. تعانس بین این‌ها خیلی اهمیت دارد. یعنی قوانینی که در نزول است با قوانین مقدرات و آنچه در درون انسان اتفاق می‌افتد، خیلی اهمیت دارد که این‌ها وجه مثلث قرآن است و کافی است یکی را بفهمیم، بقیه را هم می‌توانیم متوجه شویم.

۳- گفتیم این شبکه نزول حداقل سه رکن دارد: انزال، تنزیل، تنزل. این سه در واقع ارکان نزول هستند. اگر زمانی انسان خواست به حقیقتی رجوع کند و آن را جاری کند، باید این سه کار را انجام دهد. انزال در واقع فهم احکامی آن مطلب و حقیقت است. فرضاً قصد دارید کاری را برای خدا انجام دهید. اول باید خدا را در خود بیاورید که اصلاً منظورتان از خدا کیست. در تنزیل نگاه به موقعیت و تفصیل است؛ مثلاً درباره کاری که برای خدا می‌خواهید انجام دهید، باید ببینیم انگیزه‌های آن کار چیست. تنزل هم مربوط می‌شود به دریافت اوامر مربوط به نزول. هر برنامه‌ریزی و کاری که بخواهید انجام دهید، ناچارید این سه قسمت را انجام بدهید و حتی برای کار اشتباه هم باید این سه کار را انجام دهید! مثلاً خدا برای شما مهم شده است، این فهم احکامی است. خدا یعنی کسی که خالق است، مالک است، مدبر است. وقتی در تنزیل قرار می‌گیرد می‌شود خدا در چه کاری. کارهایی که اعمال خدایی دارند در امور است. تنزل می‌رود روی اوامر و دستورات کارها و پذیرش احکام آن. ممکن است مثلاً ده‌ها امر در مورد افطاری باشد؛ از اطعام دادن، حسن معاشرت، اولویت قائل شدن برای کار. تنزل در دستورهاست و تنزیل در بسترها و انزال در حقایق.



شبکه مفهومی انزال تا تحقق عملی می شود حقیقتی (یا شبه حقیقتی چرا که شیطان هم از همین سیستم استفاده می کند) که در موقعیتی با امری (دستوری از شیطان) تحقق می یابد. در انتهای سوره شوری، شبه حقیقت را کامل توضیح می دهد که می فرماید کسانی که افاک ائیم هستند، شیطان برایشان احکام را می آورد.

اینها شدند ارکان نزول. شبکه مفهومی نزول که همان جریان حقایق تا مرحل تحقق است؛ یعنی از حق تا خلق.

محل نزول در قلب است به دلیل اینکه خداوند مرتبه دریافت و پرداخت را را قلب نام نهاده است و البته به صورت مجازی به عقل نیز قلب گفته شده است. فرایند بد و خوب یکی است. انسانی که بد می شود، قلبش گرفته می شود و فقط می تواند مجرای دستورات بد شود. وقتی خوب می شود، سعه صدر پیدا می کند و قدرت و توسعه می یابد. کسی که به سمت شیطان می رود و قساوت قلب پیدا می کند، دایره وجودی خودش را کم می کند و خیلی محدود می شود.

نکته ای که در قصه نزول است این است که نزول دو سر دارد؛ یکی حقایق و دیگری هم موقعیت ها. هر چقدر افراد موقعیت های بیشتری را برای خودشان فراهم کنند، اقصای دریافت حقایق را در خودشان بیشتر کرده اند. بنابراین نزول از جهتی به دو رکن بالا و پایین وابسته می شود. هر چقدر انسان قدرت خود را در دریافت بیشتر کند، بیشتر دریافت خواهد کرد. حال اگر منظور از اصرار توسعه و ایجاد شرایط بیشتر باشد، لازم است هر کسی به اندازه ای که

می‌تواند این کار را انجام دهد. دست ما به این حقایق نمی‌رسد اما دستمان به موقعیت‌هایمان می‌رسد. هر مقدار که بتوانید موقعیت‌ها را توسعه دهید، کار بهتری (در حد توانتان) انجام می‌دهید.

امتراء بیشتر بر روی موقعیت‌ها قرار می‌گیرد. فرضاً در جامعه‌ای قرار گرفته است و بنا شده که به مستمندان کمک کند و او هم پولی دارد و یک فهم احکامی هم دارد. طبق سوره حدید که خدا وارث هر چیزی است، چرا انفاق نمی‌کنید؟ امرش نیز توسط رسول نازل شده است. حالا این فرد برای سرباز زدن از انفاق موقعیت خودش را محدود می‌کند؛ مثلاً پولش را به کسی دیگری می‌سپارد. شبیه آن چیزی که در سوره توبه در مورد قاعدین هست؛ امر جهاد آمده است و موقعیت آن نیز فراهم است و این فرد هم شرایط لازم برای جهاد را دارد اما می‌تواند خود را به موش مردگی بنزد و برای خودش توجیهه بیاورد! همینطوری می‌رود در آن توجیهات قرار می‌گیرد و موقعیتش را کور می‌کند. در واقع من با این بحث می‌خواهم بگویم اگر کسی خواست جریان حقایق تا تحقق آنها را کار کند، حتماً باید روی شبکه مفهومی نزول در قرآن کار کند. هر چند بعضی‌ها اعتقادشان بر این است که ما خیلی از کارها را به صورت دلی انجام می‌دهیم...! منتهی اگر آدم بخواهد به صورت علمی انجام دهد، خیلی قدرت بیشتری پیدا خواهد کرد. برخی می‌گویند ما این کارها را انجام می‌دهیم و برایمان عجیب است که شما چگونه این حرف‌ها را می‌زنید! حرف این است که اگر همان کاری که به صورت دلی یا به قول قرآن به صورت اُمّی انجام می‌شود و در طبعش وجود دارد، آن را تبدیل به یک جریان علمی بکند چون قاعده پیدا می‌کند. خیلی وقت‌ها می‌تواند به تشخیص‌های ویژه‌ای برسد.

در این مباحث فرض را بر این قرار داده‌ام که افراد از مباحث روشی اطلاعی ندارند.

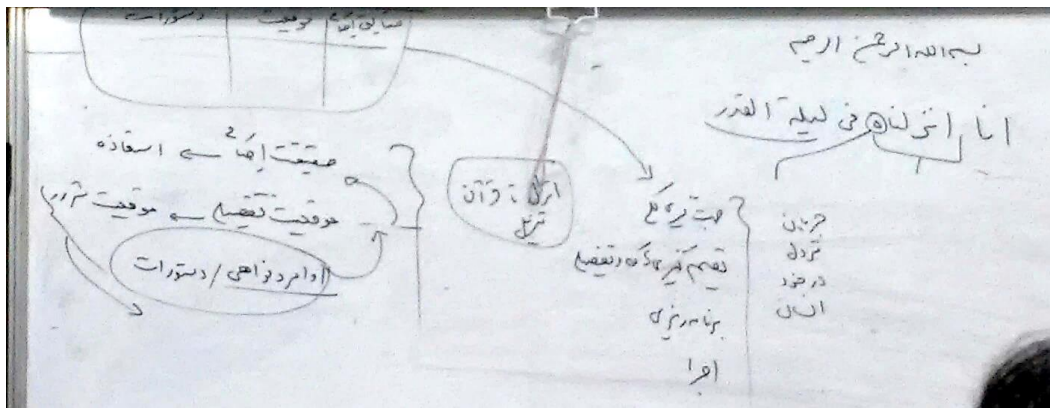
**سوال:** شما یکجا فرمودید که نزول سه رکن دارد و الان گفته شد که دو رکن دارد. این دو چه تفاوتی با هم دارند؟

- یکی از حیث ذاتش است و یکی از حیث کارکردش. به اعتبارهای مختلف می‌توانید برای نزول رکن قائل شوید. از نظر ذات نزول سه رکن دارد و از نظر کارکرد دارای دو رکن است. این دو رکن که جنبه بالایی و پایینی برای نزول دارد ایجاد مراتب می‌کند. و همه مباحث علمی بحثشان مراتب است. فرضاً همان حقایقی که در انسان‌شناسی است، همان مطالب به روان‌شناسی وارد می‌شود. همان وارد طب می‌شود. مراتب که تغییر می‌کند، علوم تغییر می‌کند. عالم یک کون واحد است چون در آن نزول وجود دارد و مراتب ایجاد شده است. علم طب چیزی جز علم

روان‌شناسی نیست. در واقع علوم وقتی در مقام تفصیل قرار می‌گیرند، متمایز می‌شوند اما وقتی به سمت احکام می‌روند، وحدت پیدا می‌کنند. لذا اگر کسی آن علم وحدتی را داشته باشد به همه علوم مسلط است.

می‌گویند آیا حضرت رسول (صلی الله علیه و آله) فیزیک می‌دانست؟ ایشان علمی را داشت که هر علم دیگری از آن جدا می‌شود چون نظام، نظام انزال و تنزیل و تنزل است. اگر فرض کنیم کسی در رشته تحصیلی خودش به حقیقت آن رشته دست یابد، به طور طبیعی به رشته‌های دیگر هم دست پیدا می‌کند چرا که این‌ها در نظام مثلی قرار دارند و در یک موقعیتی اسم یک علمی تغییر می‌کند و نیازها هم تغییر می‌کند و این موضوع بسیار جالب است. به همین دلیل است که علوم غریبه شکل می‌گیرد و مبنای بسیاری از علوم غریبه رفتن به سمت احکام است. خلاصه این بحث، بحث مهمی است که ما فقط توانستیم فضایی را از آن باز کنیم تا ان‌شاءالله دوستان در خواندن هر سوره‌ای به دنبال کشف این نظام باشند.

فرضا سوره فلق می‌خوانید. این سوره یک حقیقت احکامی دارد که آن مفهوم استعاذه می‌باشد؛ یعنی انسان باید به خدا پناه ببرد و خدا خود را به عنوان پناهگاه معرفی کرده است. این یک حقیقت احکامی است. حالا یک موقعیت-های تفصیلی دارد یعنی در موقعیت‌های شرور باید پناه برد. این موقعیت‌ها را دسته‌بندی می‌کند. اما به هر حال دست خودتان است و می‌توانید این‌ها را تفصیل دهید در خانواده و محل کار و ... یکسری دستورات دارد که اگر کسی این دستورات را در آن موقعیت‌ها انجام دهد، در واقع پناه برده است. اولین دستوراتش این است که لطفا حسود نباشید، نفاثات و غاسق نباشید. این‌ها اوامر اولیه است. اوامر ثانویه این است که مراقب حسود و غاسق و نفاثات باشید و خود را در معرض آنها قرار ندهید. یک نفر می‌گوید: چگونه سوره را بخوانم؟ خواندنش همین است! حالا باید آن را وارد زندگی کنید. این از نظر انزال تا تنزیل قرآنی‌اش است. حالا باید بیاید در درون خودش جهت‌گیری کلی و تصمیم‌گیری‌های کلی و تفصیلی و برنامه ریزی و اجرا داشته باشد. که این را می‌گویند جریان نزول در خود انسان.



عین همین کار را باید برای هر سوره‌ای انجام داد. برای هر سوره‌ای می‌توان جدولی درست کرد که در آن حقایق احکامی را مشخص کرد و بعد موقعیت‌هایی که در آن امکان تحقق این حقایق هست را در بیاورید. دستورات مربوط به آن را در بیاورید و بخوانید. این سبک نزولی خواندن سوره می‌شود و بعد آن را وارد سطح جهت‌گیری کلی، برنامه‌ریزی و اجرایی می‌کنید.

۴- وقتی نگاه می‌کنید، شبکه مفهومی نزول سه لازمه دارد؛ لازمه‌های مقدماتی، همراه و بعد. یکسری نزول‌ها مثبت است و یکسری منفی. مثلاً تقوا شرط انزال است و این لازمه مقدماتی است. ایمان، هدایت و رحمت بعد آن است. حق همراه با هر نزولی است. حکم از مجموعه آیات به دست می‌آید. اگر بخواهیم خلاصه بگوییم نزولی که بر مدار حق است، مقدمه‌اش چیست، باید بگوییم تقوا. اگر کسی تقوا داشته باشد، به طور طبیعی حقایق بر او سر ریز می‌شود و استعداد نزول حقایق پیدا می‌کند. در طغیان استعداد نزولات منفی می‌شود. بعضی‌ها نمی‌خواهند دو بهم زنی کنند اما یکی در گوششان می‌گوید این کار را بکن! و برخی هم نشسته‌اند اما به یکباره به ذهنشان می‌رسد که دست کسی را بگیرند! این‌ها آثار طغیان و تقوا است که ایجاد استعداد نزول می‌کند. خیلی مهم است که برخی قرآن می‌خوانند و برخی قرآن می‌شوند. اصحاب کهف قرآن نخوانند اما قرآن شدند. این بر اساس استعداد نزول در اثر تقواست. چرا که قرآن فقط این کتاب و مصحف نیست. بلکه مجموعه این حقایق است که وجود دارد. چه بسا قرآن مصحف را نخوانند اما قرآن را بلد باشند و برخی حافظ قرآن باشند اما آن را بلد نباشند. این به دلیل استعداد است. این استعداد است که مشخص می‌کند، این دریاچه نفوذ را دارد یا ندارد.

تقوا یعنی خود را در محضر خدا حاضر دیدن و جریان خدا در وجود. همین که فرد احساس در محضر خدا بودن کند. «أَلَمْ يَعْلَمْ بِأَنَّ اللَّهَ يَرَى»<sup>۱</sup> این در فرد وقایه‌ای می‌آورد که دریاچه نزول را باز می‌کند. همراه هر نزولی هم حق است و حکم و البته امر. یعنی به طور طبیعی در هر نزولی، دستوری وجود دارد که به آن حکم یا امر می‌گوییم. در

<sup>۱</sup> سوره علق، آیه ۱۴

نزول منفی هم این را داریم. حکم طاغوت است. نتایج مختلفی برای نزول گفته شده است. خروج از ظلمات به نور محصول، این نزول است. چیزی نازل می‌شود و فرد را از ظلمات خارج می‌کند. گویی گیاهی که زیر خاک است و یک مرتبه روزنه‌ای از نور به روی او گشوده می‌شود و او بیرون می‌آید. این نزول همراه با خروج از ظلمات به نور است. سوره‌های مختلفی در این زمینه هستند مثل سوره انعام، سوره ابراهیم و آیت الکرسی. در نزول منفی، خروج از نور به ظلمات است. حال انسان در این سمت روز به روز بدتر می‌شود. ماحصل نزول در قرآن، هدایت و رحمت معرفی شده است. هدایتش به خروج از ظلمات به نور باز می‌گردد و رحمتش به بهره‌مندی از حیات. این دو در سوره مبارکه نحل کامل توضیح داده شده است.

اگر کسی بخواهد روی بحث نزول یک کار دقیق و خوب انجام دهد سوره‌اش، سوره مبارکه اعراف است که همه مولفه‌ها در آن وجود دارد.

هر انسانی که هبوط پیدا کرده است، ساختار نزول در او جاری می‌شود. اما یا تحت ولایت خداست یا تحت ولایت شیطان. اگر تحت ولایت خدا باشد، مقدمه‌اش تقوا و دریافت امر است و هدایت و رحمت و خروج از ظلمات به نور. نقطه مقابلش می‌شود اینکه مقدمه‌اش طغیان است. طغیان یعنی اینکه فرد ضابطه‌ای ندارد و طبق هوای نفس عمل می‌کند. حکم هوای نفس یا شیطان دارد و نتیجه آن هم خروج از نور به ظلمات است. در آیت الکرسی این را خیلی واضح گفته است: «الله ولی الذین آمنوا..»

بحث بعدی در مورد «ه» انا انزلناه می‌باشد. برای فهم این موضوع پیشنهاد ما این است که به سوره مبارکه شوری نگاهی شود. سوره‌های حوامیم به عنوان پشتیبان سوره قدر محسوب می‌شوند.

### ▪ سوره مبارکه شوری

وقتی در قرآن بررسی می‌کنیم خداوند کتاب، وحی، قرآن، فرقان و مواردی از این اسامی را به کتابش نسبت داده است. گاهی اسم عام روی آن می‌گذارد و به آن وحی می‌گوید. «کذالک یوحی الیک» انا انزلناه، این «ه» به «کذالک یوحی الیک» باز می‌گردد و اسم ندارد. البته این خیلی بحث است که در چه زمان‌هایی، از چه اسم‌هایی استفاده کرده است و اینکه چرا خداوند می‌گوید «صحف» یا «بینات» و... شاید یکی از رموز اینکه انا انزلناه گفته شده است به این دلیل باشد که این «ه» به همه این اسامی باز می‌گردد. می‌خواهیم بدانیم ثمره اینکه قرآن دارای اسامی مختلفی است، چیست.

یکی از این اسم‌ها خود وحی است. وقتی وحی به کار می‌رود، خود نزول خیلی مهم است. نزدیک ترین کلمه قرآن به نزول، وحی است چراکه وقتی وحی می‌گوید در واقع حقیقتی از جایی بر جایی که قلب مومن یا پیامبر است منتقل می‌شود. حتی باید وحی را با نزول معنا کنید. در آیه سه نشان می‌دهد که وحی فقط مربوط به پیامبر نبوده است و برای سایر انبیاء نیز بوده است. یکسری روایت وجود دارد؛ در اصول کافی جلد یک، صفحه ۲۵۰ روایاتی است در مورد شب قدر وجود دارد. یکی از آن روایت‌ها در مورد این است که شب قدر از کجا خلق شده است که در روایت می‌فرمایند از زمانی که پیامبران خلق شده‌اند.

لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَهُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ ﴿٤﴾

تَكَادُ السَّمَاوَاتُ يَتَفَطَّرْنَ مِنْ فَوْقِهِنَّ وَالْمَلَائِكَةُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَيَسْتَغْفِرُونَ لِمَنْ فِي الْأَرْضِ أَلَا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ ﴿٥﴾

وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ اللَّهُ حَفِيظٌ عَلَيْهِمْ وَمَا أَنْتَ عَلَيْهِمْ بِوَكِيلٍ ﴿٦﴾

این آیات نشان می‌دهد که وقتی وحی می‌آید، پیامبر قدرتی پیدا می‌کند که افراد می‌توانند به قدرت او اتکا کنند. کما اینکه اینجا در آیه ششم وکیل بودن یعنی همه کاره کسی شدن.

وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لِتُنذِرَ أُمَّ الْقُرَى وَمَنْ حَوْلَهَا وَتُنذِرَ يَوْمَ الْجَمْعِ لَا رَيْبَ فِيهِ فَرِيقٌ فِي الْجَنَّةِ وَفَرِيقٌ فِي السَّعِيرِ ﴿٧﴾

در اینجا اسم قرآن آورده می‌شود. کار وحی این بود که پیامبر را وکیل بکند، کار قرآن می‌شود «لتنذر ام القرى». با هر اسمی، کارکردی شکل می‌گیرد.

وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَعَلَهُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَلَكِنْ يَدْخُلُ مِنْ يَشَاءُ فِي رَحْمَتِهِ وَالظَّالِمُونَ مَا لَهُمْ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ ﴿٨﴾

ولی و نصیر نداشتن خاصیت همان وکیل بودن است. هر کسی از وحی به صورت مستقیم یا غیر مستقیم برخوردار باشد، خداوند برای او وکیلی قرار می‌دهد که آن ولی، وکیل و نصیر اوست. مثلاً بر سر دو راهی قرار می‌گیرید و نیاز دارید کسی به شما بگوید که چه کنید. کسانی که استخاره می‌کنند همین را می‌خواهند و کسی را وکیل می‌گیرند و در واقع از خاصیت و حیانی قرآن استفاده می‌کنند.



أَمْ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ فَاللَّهُ هُوَ الْوَلِيُّ وَهُوَ يُحْيِي الْمَوْتَى وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿٩﴾

اگر کسی قرآن را به شکل وحی ببیند، در واقع خدا را ولی خود گرفته است. ولایت خدا بر فرد با نظام وحی صورت می‌گیرد.

لَهُ مَقَالِيدُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَقْدِرُ إِنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ﴿١٢﴾

بحث کلید و قفل و رزق و تقدیر رزق با وحی است. دایره‌ای از واژگان را در حوزه وحی به ما نشان می‌دهد. اینکه وقتی وحی بیاید چه اتفاقاتی با آن همراه است. ولی‌دار شدن، نصیردار شدن، کلیددار شدن و باز کردن قفل‌ها، کلید بسط رزق‌ها در دست نظام وحی است.

شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحًا وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وَمَا وَصَّيْنَا بِهِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى وَعِيسَى أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ وَلَا تَتَفَرَّقُوا فِيهِ كَبُرَ عَلَى الْمُشْرِكِينَ مَا تَدْعُوهُمْ إِلَيْهِ اللَّهُ يَجْتَبِي إِلَيْهِ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي إِلَيْهِ مَنْ يُنِيبُ ﴿١٣﴾

و همینطور خود شریعت نیز در این راستا قرار می‌گیرد. از تفاوت‌های دید خدا با ما این است که وقتی خدا نعمتی مانند پیامبر را به انسان ارزانی می‌کند، آن نعمت را مربوط به همه بشریت می‌داند و همه بشریت را در آن نعمت سهیم می‌داند و وقتی نعمت وحی را به پیامبر می‌دهد کانه آن نعمت را به من هم داده است. این نظر خداست. نظر ما این است که به ما که نداده است! به پیامبر داده است، پس ما نداریم! خدا انسان را به ما هو انسان می‌بیند و پیامبر را دارایی انسان می‌داند. مثل اینکه می‌گویند شما قدرت پرتاپ موشک قاره‌پیما دارید. حالا من که نرفتم موشک درست کنم اما این دارایی هر ایرانی است. پیامبر و وحی دارایی هر انسانی است. محصول وحی‌ای که بر پیامبر عرضه شده است، می‌شود شریعت. گویی به ما وحی شده است که در هنگام نماز بایست و نیت کن و چنین بگو اما ما اینگونه فکر نمی‌کنیم. فکر می‌کنیم که به ما فقط تکلیف شده است و حس وحی نداریم. اگر حس وحی داشته باشیم و احساس می‌کنم در هر نمازی به من هم وحی می‌شود، دیگر هیچ نمازی تکراری نمی‌شود. چون روز و موقعیت تغییر کرده است و وحی جدید است. خداوند به من می‌گوید بلند شو. به پیامبرت گفته، به تو هم گفته است. «شرع لکم من الدین ما وصی به»؛ یعنی راه را هموار می‌کند و گفت پس تو هم همان معامله را بکن. اگر انسانی خود را لایق وحی خداوند بداند، یعنی مرتب خدا با او گفتگو می‌کند. به او امر می‌کند و او عزیز و بزرگ می‌شود. هر کاری می‌کند، گویی اختصاصاً به او گفته شده است.

مودت ذی القربی در این سوره آمده است. طبق روایات می‌گوییم اهل بیت (علیهم السلام)، درست هم است. اما این در درون خودش دارای مفهومی است. وقتی ساختارها به یکدیگر نزدیک و هم‌راستا می‌شوند، قدرت یکدیگر را بدست می‌آورند. مسلماً اگر کسی بگوید به من وحی می‌شود اما نماز نخواند این یعنی دارد قرابتش را از دست می‌دهد. چون پیامبر اعظم (صلی الله علیه و آله) تا آخرین لحظه عمرشان نماز را داشتند. قرب پیدا کردن ساختار به ساختار اهل بیت (علیهم السلام)، نشانه سلامت آن است و دور شدن از آن نشانه معیوب بودنش است.

وَمَا تَفَرَّقُوا إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ بَغْيًا بَيْنَهُمْ وَلَوْلَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى لَفُضِّبَ بَيْنَهُمْ وَإِنَّ الَّذِينَ أُورِثُوا الْكِتَابَ مِنْ بَعْدِهِمْ لَفِي شَكٍّ مِنْهُ مُرِيبٍ ﴿١٤﴾

خدا می‌گوید این‌ها آمدند، جدا شدند. هر کدام گفتند ما درست می‌گوییم. بغی وجود دارد که ایجاد تفرق کرده است. داستان تازه اینجا شروع می‌شود. ارث کتاب به عده‌ای رسید مثلاً به کسانی مانند ما. بعد این‌ها دچار شک مریب شدند. شک مریب یعنی اینکه نتوانستند حقایق آن را بفهمند و از آن نتوانستند برداشت یقین کنند و نسبت به آن بد دل شدند. گفتند این مشکلات ما را حل نمی‌کند، تولید علم و صنعت نمی‌کند و با زندگی ما کاری ندارد و آن را کنار گذاشتند. بحث در مورد وحی بود که بعد تبدیل به شریعت شد و بعد شد کتاب. کتاب می‌شود مجموعه‌ای از وحی‌هایی که به پیامبر شده است. این بعداً تبدیل به ارث شد و دست به دست شد تا به ما رسید. گفتیم ما که اصلاً وحی‌اش را نمی‌فهمیم. بروید مصاحبه‌هایی که در ماه مبارک در مورد قرآن توسط علمای ما شده است را ببینید. به گمان‌مان نمی‌رسد که قرآن بتواند در فلان چیز و فلان کار بتواند کمک کند و این حالت مریب است. مریب حالتی از بددلی و عدم اعتماد است. اگر من نمی‌توانم استفاده کنم، به خاطر ناکارآمدی وحی نیست.

وقتی علم با بغی جمع شود، ایجاد تفرق می‌کند. تفرق یعنی خارج شدن از حالت قرب. به محتوا و کتاب علم دارد. بغی حالتی از ظلم و تعدی است و علمش مانع دارد. علم وقتی با بغی همراه شود ایجاد تفرق می‌کند. بغی خیلی مهم می‌شود. انسان میل به فزون خواهی دارد.

فَلِذَلِكَ فَادَعُ وَاَسْتَقِمْ كَمَا أَمَرْتَ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ وَقُلْ آمَنْتُ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنْ كِتَابٍ وَأَمَرْتُ لِأَعْدِلَ بَيْنَكُمْ اللَّهُ رَبُّنَا وَرَبُّكُمْ لَنَا أَعْمَالُنَا وَلَكُمْ أَعْمَالُكُمْ لَا حُجَّةَ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ اللَّهُ يَجْمَعُ بَيْنَنَا وَإِلَيْهِ الْمَصِيرُ ﴿١٥﴾

از اینجا به بعد گویی شروع به روضه‌خوانی می‌کند که چنین کردند و چنان شد. نمی‌گوید اباعبدالله. می‌گوید با خدا در افتادن و یکی یکی علت‌ها را شروع به گفتن می‌کند تا به آیات آخر برسیم.

سه آیه آخر خصوصیات وحی الهی را بیان می‌کند، می‌توان گفت که این آیات جامع‌ترین آیات راجع به وحی است.

وَمَا كَانَ لِنَبِّئٍ أَنْ يُكَلِّمَهُ اللَّهُ إِلَّا وَحْيًا أَوْ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ أَوْ يُرْسِلَ رَسُولًا فَيُوحِيَ بآذُنِهِ مَا يَشَاءُ إِنَّهُ عَلِيُّ حَكِيمٌ ﴿٥١﴾

خاصیت وحی، خاصیت کلام است. ممکن است با واسطه و ممکن است بی‌واسطه باشد. اگر با واسطه باشد، وساطت آن با رسول است. جالب است که وساطت آن با رسول است. اسم رسول ما هم که رسول بود، این رسول منظور ملک است. پس بی‌دلیل نیست که به رسول ما هم رسول می‌گویند چون او هم واسطه وحی برای ما می‌باشد. یعنی وحی به پیامبر با رسول است و وحی برای ما هم با رسول است. منتهی رسول او ملک است و رسول ما رسول است. خوش به حال ما چون جبرئیل در اختیار رسول بوده است و این خیلی مهم می‌شود که خاصیت رسول در انتقال وحی است. رسول ما رسول است. خدا را شکر امشب فهمیدیم که خداوند دارایی‌ای به ما داده است که رسول است یعنی همه محتوای وحی را برای ما آورده است و نقش جبرئیل را برای ما بازی می‌کند. رسول شخصیت اول عالم است و جبرئیل خادم اوست. حتی می‌شود که رسول بدون وساطت او وحی را دریافت کند. پس چنین رسولی برای ما بهتر است. جا دارد که انسان سوره قدر را بخواند و بخواهد پیامبر را ببیند. در ثواب قرائت سوره این موضوع را نیز داشتیم.

ما یک رسول داریم، یک رسول رسول داریم و یک رسول رسول رسول. رسول که رسول است. رسول رسول امام زمان است و رسول رسول رسول هم ولی فقیه است. همه رسول هستند چون اوامر و نواهی را سرریز می‌کنند. حضرت امام (ره) در کتاب ولایت فقیه شان، ولی فقیه را شأن رسول می‌دانند و نه به خاطر شخصیتش بلکه به خاطر نوع رسالتش. می‌فرمایند همان رسالتی که رسول دارد، در ایجاد امر و نهی همان رسالت را رسول رسول دارد و نیز رسول رسول رسول.

وقتی اسم علی (علیه السلام) در قرآن می‌آید یعنی محل و موقعیت حکم است. علی هم یعنی امیرالمومنین (علیه السلام) است یعنی موقعیتی دارد که می‌تواند بر مومنین امر داشته باشد.

وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِنْ أَمْرِنَا مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ وَلَكِنْ جَعَلْنَاهُ نُورًا نَهْدِي بِهِ مَنْ نَشَاءُ مِنْ عِبَادِنَا وَإِنَّكَ لَتَهْدِي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ﴿٥٢﴾

بحث وحی بود. می خواهد کمی فضا را جدی تر کند. وقتی می گوئیم وحی، ما خواطر خود را شبیه آن می دانیم و فکر می کنیم مثلا وحی هم اینگونه است. به خاطر اینکه خداوند جلوی این توهم ذهنی ما را بگیرد. جایی در این عالم وحی را ممثل می کند. جایی که حضرت عیسی (علیه السلام) را بدون پدر می آفریند و روحی از امر خود را محقق می کند؛ یعنی جنس وحی ای که خدا می گوید شبیه عیسی آفرینی است. یک وقت کسی فکر نکرد یک امر و دستور قراردادی است. چون ما احساس مان نسبت به وحی امور قراردادی و جعلی است در حالیکه عصای حضرت موسی (علیه السلام) و ناقه حضرت صالح (علیه السلام) کم کم آن است. خود حضرت عیسی (علیه السلام) و وجود خود رسول، آنچه کرده اند در واقع حقایقش ممثل گشته است در پیامبر اعظم (صل الله علیه و آله). آنچه برای حضرت عیسی (علیه السلام) می بینید به مراتب قوی تر آن در پیامبر (علیه السلام) اتفاق افتاده است. این آیه خبر از این موضوع می دهد.

صِرَاطِ اللَّهِ الَّذِي لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ إِلَّا إِلَى اللَّهِ تَصِيرُ الْأُمُورُ ﴿٥٣﴾

سوره بسیار تکان دهنده ای است. صلواتی ختم بفرمایید.

می خواهم سه چهار واژه بگویم و بعد به سراغ سوره های آنها و معرفی شان پردازیم.

چیزی داریم به اسم وحی از جهتی به آن کتاب و از جهتی قرآن و از جهتی دیگر به آن فرقان گویند. خود وحی خاصیتش همان کلام الهی بودن است که آن کلام در حکم روح است که حقیقتی جاری می شود. کتاب می شود حقایق ثبت شده می شود فرائض مثل «کتب علیکم الصیام» است. قرآن یعنی منظومه قابل قرائت یعنی مجموعه تمسک پیدا کردنی مثل جبل الله متین یا عروه الوثقی. در فرقان تفکیک جریانات است. البته اینها خصوصیات وحی است. یعنی همه هم زمان هستند اما خصوصیت هایشان متفاوت است. وقتی کتاب و قرآن است، بحث آیات مهم است. آیات فرقان نداریم. این بحثها چه فایده ای دارد؟ در قرآن اینها کد می شود. در سوره مبارکه اسراء حقیقت جامع کتاب را «الاتخذوه من دونه وکیلا» می داند یعنی گویی عصاره هر کتاب است. در سوره مبارکه اسراء قرآن را «یهدی للتی هی اقوم» می داند. وقتی قرآن می شود، تمرکز روی خود فرد است. فرد باید کارهایی را

انجام دهد. قرآن در جامعه نقش پیدا می کند و جریان ها را جدا می کند. می خواهیم سوره های نحل، فرقان و اسراء را نگاه کنیم.

### ▪ سوره مبارکه نحل

سوره نحل خود وحی را تبیین می کند. البته سوره شوری را هم داشتیم که وحی را تبیین می کرد اما سوره نحل حرفش این است، زنبور عسل و زنبور غیر عسل را دیده اید؟ چه تفاوتی دارند که یکی عسل می دهد و دیگری نمی دهد؟ می گوید چون به یکی وحی می شود و به دیگری نمی شود. وحی منجر می شود که زنبوری از حالت زنبور معمولی به زنبور عسل تغییر هویت بدهد. این می شود مثلی برای انسان ها یعنی تفاوت و تمایز انسان ها نسبت به هم در کارآمدی به میزان وحی است که به آنها می شود. البته نه وحی انبایی. در سوره نحل به زنبور عسل هم وحی می شود. ما هفت هشت نوع وحی داریم. انسان باید ساختاری پیدا کند که وحی بردار باشد تا مثل زنبور عسل شفاء شود. بعد راهکاری که می شود زنبوری از وضعیت گاوی به زنبور عسل ترک وضعیت کند، یکی یکی در سوره می آید. خیلی مفصل، جالب و زیبا و منظم این کار را می کند. پس در سوره نحل به دنبال ساز و کاری هستیم که انسان تبدیل به انسانی شود که به او وحی می شود. و این وحی را فقط برای انبیا قائل نشده است.

آنچه در سوره شوری خواندیم مربوط به وحی انبایی و پیامبر است اما در اینجا مربوط به وحی ای است که هر انسانی می تواند با کارهایی که به صورت خیلی ساده و مرتب گفته شده به آن برسد. سوره نحل سوره بسیار زیبا و شیرینی است. اگر کسی بگوید یک سوره بگوئید که تا فقط با آن انس بگیریم و کل زندگی مان متحول شود آن سوره، سوره نحل است. چون کل ساختار فرد را از حالت بی فایده به با فایده منتقل می کند. انسانی که هر کاری می کند خیر و برکت می شود.

### ▪ سوره مبارکه اسراء

سوره اسراء بسیار عجیب است. این سوره و سوره کهف خاص امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) و یاران ایشان است. در مورد سوره اسراء می فرمایند که هرکسی این سوره را در شب های جمعه بخواند نمی میرد مگر اینکه حضرت قائم (عجل الله تعالی فرجه الشریف) را درک می کند و این خیلی مهم است.

شاید هیچ سوره‌ای به اندازه سوره اسراء در مورد قرآن مطلب ندارد و واژه قرآن در آن پر تکرار است. مباحثی که راجع به قرآن گفته این است که قرآن را به عنوان یک کتاب معرفی کرده است که در آن بحث قرائت مطرح شده است. ویژگی‌های قرائت، امکاناتی که خداوند برای قرائت قرار داده است، همه این‌ها در سوره تبیین شده است. یعنی راه‌بردهای انس با قرآن از جهت قرائت در سوره کامل ذکر شده است. موانع پیش‌برنده‌ها دستورات کلیدی در آن ذکر شده است.

### ▪ سوره مبارکه کهف

سوره مبارکه کهف بعد از سوره اسراء و چسبیده به آن است. در واقع مثل شب و روز هستند. قرآن نسبت به کتاب، شب است. چون قرآن به درون انسان و تعامل انسان با او باز می‌گردد. کتاب به مجموعه قوانین و رجوع به قوانین باز می‌گردد. در سوره کهف برای اینکه انسان بتواند پیش برود، ویژگی‌های کتاب و اتفاقاتی که در کتاب افتاده است را بیان کرده است. استفاده از مثل، نباء، قصص و کارکرد این‌ها در کتاب به طور کامل ذکر شده است.

اول باید حیثیت قرآن بودن قرآن برای یک نفر واضح شود و بعد حیثیت کتاب بودن برایش هویدا می‌شود. کتاب حکم ذخیره پیدا می‌کند و ذخائر دارد. گویی حقایقی را آرشو می‌کند. اما در قرآن فرایندهای تفکر و سایر فرایندها باید فعال باشد. کتاب رجوع کردنی است و قرآن فرآیندی.

خداوند در سوره کهف چهار داستان مطرح می‌کند که کارکردهای کتاب را با آنها بیان می‌کند. وقتی کسی بخواهد به کتاب رجوع کند، باید از این‌ها استفاده کند. کتاب مربوط به ثبت حقایق است. کتابی دارید با خصوصیات خاصی که در آن مثلا داستان اصحاب کهف آمده است و نحوه استفاده از این داستان با مثل یا نباء یا قصص باید اتفاق بیفتد.

در قرائت به عنوان قرائت می‌خوانید، در اینجا با عنوان مشاهده کتاب می‌خوانید. بین این دو مفاهیم بینایی مثل ذکر ایجاد می‌شود. قرائت قرآن به شکل مثلی است و در اینجا در خود کتاب، مثل می‌آورد. در واقع محتوای کتاب از مثل و قصص و نباء شکل گرفته است. احکام را جزء ذات کتاب گرفته‌ایم. ذات کتاب به هست و نیست و باید و نباید است.

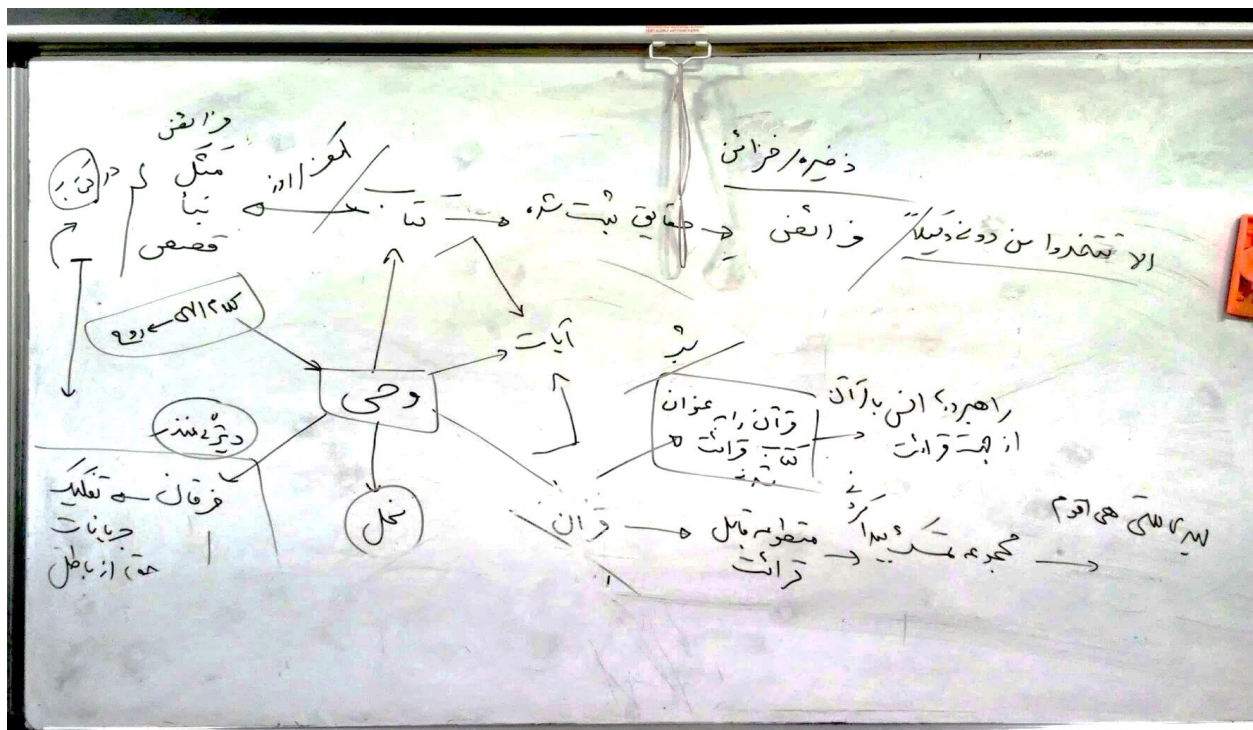
## ▪ سوره مبارکه فرقان

بین سوره کهف و فرقان سوره‌هایی مانند انبیاء، نور، مومنون و حج و .. قرار دارد. همه این‌ها به کتاب میل پیدا می‌کنند. در واقع تقریباً ویژگی‌های مختلف کتاب است تا به سوره فرقان می‌رسد. سوره فرقان ویژگی مندر را ذکر می‌کند. گویی از اینجا یک انسانی مُصلح به وحی می‌شود، قابلیت خواندن قرآن را پیدا می‌کند، کتابی دستش می‌دهند. در اینجا انسانی که وحی دارد و قرآن می‌تواند قرائت کند و کتاب دارد، در سوره فرقان وارد جامعه می‌شود و همین که وارد جامعه می‌شود این فرد بین حق و باطل تمایز قائل می‌شود و ایجاد می‌کند. در اینجا مردم وحی، قرآن و کتاب را نمی‌بینند بلکه آن آدمی را می‌بینند که تمایز می‌دهد. خودش موجب تمایز است. «یجعل له فرقانا» یعنی در مسیری قرار می‌گیرد که مسیرها را متمایز می‌کند. آیات آخر سوره مربوط به «عباد الرحمن» است.

حتماً باید قرآن را کسی که بر او نازل شده است بینی. دیدن قرآن بدون اهل بیت (علیهم السلام) باعث گمراهی می‌شود چون ساحت فرقانیت را ندیده است. این یک چرخه است و شما باید در این تردد داشته باشید. این چرخه هنوز کامل نیست اما در یک دید کلی «انا انزلناه» می‌شود انا انزلنا؛ وحی، قرآن، کتاب، فرقان. هر کسی به اندازه نزدیک شدنش به پیامبر می‌تواند قدرت پیدا کند. سیستم قرب اینگونه است که خصوصیات را منتقل می‌کند و با نزدیکی رسانایی ایجاد می‌شود و دوری او را نارسا می‌کند.

کتاب حقیقتی است ثبت شده و قرآن حقیقتی است قرائت شده و فرقان حقیقتی است که ایجاد کننده تمایز است.

آیاتی که دلالت بر این موضوع دارد را در حد و سیمان مرور می‌کنیم:



## ■ سوره مبارکه نحل

آتَىٰ أَمْرُ اللَّهِ فَلَا تَسْتَعْجِلُوهُ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَىٰ عَمَّا يُشْرِكُونَ ﴿١﴾

يُنزِلُ الْمَلَائِكَةَ بِالرُّوحِ مِنْ أَمْرِهِ عَلَىٰ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ أَنْ أَنْذِرُوا أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاتَّقُونِ ﴿٢﴾

جا دارد برای ۲ آیه جان دهیم. این آیه پر از حس‌های عجیب است، با فراز و فرودهای جالب. ملائکه و روح و امر آمده‌اند. اما ملائکه با روح از امر آمده‌اند. به یک بنده آمده است. بنده است یعنی در بند خداست و آزاد نیست. آنچه آورده است «انذروا» است و عصاره وحی را انذار می‌دهد که «انه لا اله الا انا فاتقون». حالا که هیچ الهی در عالم نیست غیر از من، آیا سزاوار است که غیر از من در زندگی‌ها جاری باشد. همه وحی در هر جایی هست. همین است. هر کسی وحی را در هر جایی دریافت کند، غیر از این نیست. حواست باشد که غیر او نیست.

سوره نحل خیلی عرض و طویل است، نمی‌دانم چگونه می‌توان از آن عبور کرد.

وحی عمومی یعنی هر زمانی که در مورد موضوعی فهمیدید که تقوا چیست به نوعی مشمول وحی شده‌اید. این آیه خیلی بالاتر از این است که ملائکه و روح و امر می‌آید تا محصولش این باشد که «لا اله الا انا فاتقون».



در سوره‌هایی که مثل سوره نحل وحی آمده است بعد از آن قرآن و کتاب را هم می‌گویند اما از منظر وحی. در سوره شوری اما اینگونه نیست و همه‌اش در مورد وحی است. اصلاً در نگاه به این واژه‌ها، نباید بالا و پایینی دید. بلکه وجه و رویکرد است. اگر وحی را هم وسط قرار داده‌ایم، به خاطر همین رویکرد است.

#### ▪ سوره مبارکه اسراء:

إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمٌ وَيُبَشِّرُ الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ أَجْرًا كَبِيرًا ﴿٤٩﴾

نوعاً وقتی بحث قرآن می‌آید بحث غایت قرآن؛ بشارت و انداز می‌شود. انداز به معنای هوشیار شدن و ظرفیت پیدا کردن است و بشارت به معنای تشویق نیست و به معنای میل به مقصد پیدا کردن است.

وَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ جَعَلْنَا بَيْنَكَ وَبَيْنَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ حِجَابًا مَسْتُورًا ﴿٤٥﴾

خاصیت قرآن بالا بردگی است و کسی که مصلح به قرآن می‌شود، بالا می‌رود و می‌شود به همین دلیل از قرآن به عنوان حرز استفاده کرد. چون او را در مداری قرار می‌دهد و مصون می‌کند.

وقتی این آیات را کار می‌کردم، احساس کردم هر چهارده جلدی که برای روش‌ها نوشتیم، در حکم مقدمات تدبیر بوده است. هنوز وارد تدبیر نشده‌ایم. اینکه بتواند در مقام نظام‌سازی از وحی جدا، از قرآن جدا، از کتاب و فرقان جدا، با شیوه‌های تنزیل و انزال در هر کدام استفاده کند، فاصله زیادی داریم که ان شاء الله جبران می‌شود.

وَبِالْحَقِّ أَنْزَلْنَاهُ وَبِالْحَقِّ نَزَلَ وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا مُبَشِّرًا وَنَذِيرًا ﴿١٠٥﴾

وَقَرَأْنَا فَرْقَانَهُ لِتَفْقَاهُ عَلَى النَّاسِ عَلَى مَكَّةَ وَنَزَلْنَاهُ تَنْزِيلًا ﴿١٠٦﴾

بحث نزول را در دو ساحت انزال و تنزیل آورده است و بحث قرآن را با دو حالت فرقان و قرآن ذکر کرده و در درونش وحی هم هست و «ه» در انزله و فرقانه به وحی بر می‌گردد.

قُلْ آمَنُوا بِهِ أَوْ لَا تُؤْمِنُوا إِنَّ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ مِنْ قَبْلِهِ إِذَا يُتْلَى عَلَيْهِمْ يَخِرُّونَ لِلْأَذْقَانِ سُجَّدًا ﴿١٠٧﴾

انتظار است که انسان‌ها به این قرآن که از حیثی انزال و از حیثی تنزیل شده است و در ساحت جریان حق است، اعتماد داشته باشند. حالا به آنها بگو اعتماد کردی یا نکردی، در هر صورت قرآن به همه اهداف خودش رسیده است.

عجب مگر می‌شود قبل از آنکه قرآن نازل شود، عده‌ای علم پیدا کرده باشند و از آن خبر داشته باشند؟ در آیات می‌گویند این‌ها اهل کتاب است که خبر داشتند که قرآنی می‌آید.

وَيَقُولُونَ سُبْحَانَ رَبِّنَا إِنْ كَانَ وَعْدُ رَبِّنَا لَمَفْعُولًا ﴿١٠٨﴾

وَيَخِرُّونَ لِلْأَذْقَانِ يَبْكُونَ وَيَزِيدُهُمْ خُشُوعًا ﴿١٠٩﴾

ما که ندیده‌ایم کسی قرآن بخواند و با صورت به زمین بیفتد ولی امیدواریم این اتفاق را ببینیم و این طبع قرآن است. آیات اولیه سوره مبارکه کهف و سوره مبارکه فرقان را فقط بشنوید که ان‌شاءالله در جلسه بعد اگر شد، ادامه بدهیم.

خلاصه بحث‌مان این شد که ما در مورد ضمیر «ه» در آیه انا انزلناه صحبت می‌کنیم و می‌خواهیم بدانیم که این ضمیر به چه چیزی باز می‌گردد. بعد می‌گوییم که این ضمیر محتمل است به وحی، به قرآن، به کتاب و فرقان برگردد. هر کدام از این‌ها کارکردهایی دارد که مواجهه ما را با قرآن تغییر می‌دهد. هر چقدر بتوانیم که تفصیلی‌تر قرآن را بشناسیم، استفاده بیشتری از آن خواهیم داشت. در شب قدر از خدا بخواهیم که این چهارتا را خداوند به ما عنایت کند، به برکت صلوات بر محمد و آل محمد.

تعمیل در فرج امام زمان (عج) صلوات